

جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد
۱۳۳۲. غلامرضا نجاتی. تهران. شرکت انتشار. ۱۳۶۴.
۱۶ + ۵۲۸ صفحه، ۱۴۰۰ ریال.

حقیقت تأسف انگیزی است این نکته‌ها که آقای غلامرضا نجاتی
در کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد
۱۳۳۲ متذکر شده است:

تاکنون درباره این واقعه تاریخی [کودتای ۲۸ مرداد
۱۳۳۲]، که بدون تردید تأثیر عظیمی در زندگی سیاسی و
اجتماعی ملت ایران بجای گذاشت، کتاب جامع و
مستندی انتشار نیافته است. (ص ۱۰).

طی سی سال اخیر، کتب و مطالب فراوانی درباره
کودتای مزبور، چه در ایران و چه در خارج از ایران نوشته
شده است که بیشتر آنها مستند، بیطرفانه و یا جامع نیست.
مردانی که در آن زمان مسؤلیتهای سیاسی و اجرایی
داشته‌اند و یا کسانی که ناظر و شاهد وقایع بوده‌اند، بنا بر
اقتضای شخصی و یا محافظه‌کاری سکوت پیشه کرده‌اند.
گروهی نیز کمر به خدمت رژیم کودتا بستند: از سوی
سران جبهه ملی، که رهبری مبارزه را بعهده داشتند، جز
چند نوشته و یا مصاحبه‌های پراکنده، یا اقوال متناقض و
اغلب محافظه‌کارانه، آنهم برای سرپوشی علل شکست
نهضت ملی ایران، انتشار نیافت.

گفته‌ها و نوشته‌های نامردانی که با هویت ایرانی،
مزدوری «سیا» و «اینتلینجنت سرویس» را قبول کرده
بودند و برای گرفتن پاداش بیشتری در قبال خیانت‌های
خود براقابت با یکدیگر برخاسته و اسراری را فاش
ساخته‌اند، درخور بررسی و توجه است...

از سوی سران حزب توده نیز مطالب و نوشته‌های
زیادی در مورد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انتشار یافته، که
مانند بیشتر نشریات آن حزب، در جهت تحریف حقایق و
پرده‌پوشی روی خیانت‌های سران آن، طی دوران مبارزات
ضد استعماری ملت ایران بوده است. (صفحات
۳۰۰-۲۹۹)

جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران خیزش تاریخی
افتخارآمیزی بود که شکل و مسیر و سرنوشتی یافت گویا برآمده
از طبع و روح ایرانی و سخت عبرت‌آموز: خیزش از نقطه‌ای
فوران کرد که کمتر انتظار می‌رفت و لاجرم بسیاری از کسانی را
که عادت کرده بودند جهان را در مدار ظاهر منطق خاصی در

نفت و کودتا

فرصت بزرگی که از دست رفت

ناصر ایرانی



گردش و پیشرفت ببینند گیج و گمراه کرد؛ و عمق و وسعت و اوجی یافت که به ملل ستمدیده استعمارزده امید و الگو و دلگرمی و انگیزش بخشید و ارتجاع و استبداد را به وحشت انداخت و انگلیس و امریکا را به دشمنی برانگیخت؛ و ناگهان، در کمال قدرت، در لحظه‌ای که همه شرایط پیروزی فراهم بود، فقط به دلیل غفلت از بدیهی‌ترین اصول رهبری در لحظات خطیر نبرد اجتماعی، یعنی غفلت از طرح و حرکات حریف؛ غفلت از رخنه و خرابکاری عوامل نفوذی حریف و اعتماد و اطمینان به آنان؛ غفلت از بسیج و حفظ آمادگی هشیارانه مردم، در برابر حریف تقریباً شکست‌خورده اما جسور و با برنامه سیر انداخت و سرافکنده میدان را ترک کرد.

شکست جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران مسیر تحولات اجتماعی ایران را تغییر داد زیرا علاوه بر آنکه حاکمیتی فاسد را بر کشور ما تحمیل کرد که در غارت منابع ملی شریک بیگانگان بود، دوره‌ای ۲۵ ساله به وجود آورد که طی آن جامعه ایرانی به سوی «فیلبینی شدن»، به سوی از خودبیگانگی، دور افتادن از هویت ایرانی و تشبه نه حتی به ظواهر فرهنگ غربی بلکه به کاریکاتور مبتذلی از آن، سوق داده شد. تخلیه نیروی فرهنگی و سیاسی و حس خلاقیت و ابتکار و نقد و سازندگی، از طریق جلوگیری از رشد مردان مستقل و آزاد فرهنگ و سیاست و صنعت و زراعت، نیز صورت گرفت که پیامدهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آن معلوم نیست تا چه آینده نزدیک یا دوری گریبان جامعه ما را خواهد فشرد.

چنان جنبش عظیمی و چنین شکست توجیه‌ناپذیری با این همه پیامدهای مصیبت بار طبیعی است که پژوهشهای همه‌جانبه علمی فراوانی می‌طلبید. این پژوهشها می‌توانستند بر زوایای پنهان جنبش مزبور روشنی ببخشند، مایه‌های قوت و ضعف آن را آشکار سازند، درسهای تاریخی آن را استخراج و تبیین کنند، و بدین ترتیب شعور سیاسی و انقلابی مردم کشور ما را افزایش دهند. ولی افسوس که آنچه گفته و نوشته شد قصدی نداشت جز «سربوش نهادن بر علل شکست نهضت ملی ایران» یا «تحریف حقایق و پرده‌پوشی روی خیانتها» یا «گرفتن پاداش بیشتری در قبال خیانتهای خود». آیا این حقیقت تأسف انگیز نیست؟

جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نخستین کتاب جامع و مستند و عالمانه‌ای است که در این زمینه منتشر شده است. این کتاب را کسی نوشته است که خود در متن رویدادهای جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران حضور فعال داشته و سوزش شکست ۲۸ مرداد را به تن حس کرده است. با این همه، روایت و تحلیل خود را محدود به خاطرات و احساسات شخصی نکرده است، بلکه کوشیده است حتی الامکان از اسناد و مدارک

موجود بهره گیرد و با کسانی که اطلاعات دست اول دارند مصاحبه و مکاتبه کند تا امکان یابد از طریق واریسی متقابل اسناد و اطلاعات تصویری صحیح از چهره‌ها و رویدادها ارائه دهد.

جنبش ملی شدن... حاوی دو کتاب است. کتاب اول تاریخچه‌ای است از جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کتاب دوم تحلیلی است از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. هدف اصلی نویسنده از نگارش کتاب حاضر همین تحلیل کودتای ۲۸ مرداد است ولی چون این کودتا پاتک پیروزمندانه دشمنان داخلی و خارجی در برابر تک قهرمانانه جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران بود، بدون اطلاع کامل از تاریخچه و دستاوردهای این جنبش نمی‌توان معنای جانسوز آن کودتا را درک کرد. این است که نویسنده ابتدا چشم انداز تاریخی جنبش ملی شدن را ترسیم کرده است و سپس به تحلیل کودتا پرداخته است.

کتاب اول حاوی سه فصل است. فصل اول از اعطای امتیاز اکتشاف و استخراج و حمل و نقل و فروش نفت ایران به ویلیام نوکس دارسی (William Knox Darcy) در سال ۱۲۸۰ شمسی شروع می‌شود و به رد مقاله نامه قوام - سادچیکف در سال ۱۳۲۶ و عدم تصویب قرارداد الحاقی گس - گلشائیان ختم می‌گردد. از اطلاعات جالب این فصل روشن نمودن دلیل واقعی تخلیه خاک ایران از ارتش شوروی است. تاکنون غالباً چنین تصور می‌شد که سیاست بازبهای ماهرانه و هوشمندانه قوام السلطنه منجر به خروج ارتش شوروی و رفع غائله آذربایجان گردید. ولی حقیقت این است که آنچه شورویها را به تخلیه خاک ایران واداشت اصولاً ربطی به دوز و کلکهای سیاسی قوام السلطنه نداشت بلکه اولتیماتوم رئیس جمهوری امریکا، هری ترومن، به دولت شوروی بود.

ماجرا از این قرار است: قوام که می‌کوشید دولت شوروی را به تخلیه خاک ایران از ارتش خود ترغیب کند علی‌رغم طرح قانونی آذرماه ۱۳۲۳ که در ماده اول آن تصریح شده بود: «هیچ نخست‌وزیر، وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت می‌کنند نمی‌توانند راجع به امتیاز نفت با هیچیک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور و یا نمایندگان شرکتهای نفت و هر کس غیر از اینها، مذاکراتی که اثر قانونی دارد بکنند و یا اینکه قراردادی امضا نمایند»، موافقت نامه‌ای با سادچیکف سفیر کبیر شوروی برای تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی امضا کرد. باوجود این، شورویها از تخلیه خاک ایران طفره می‌رفتند. روز ششم مارس ۱۹۴۶ (۱۵ اسفند ۱۳۲۴) وزارت امور خارجه آمریکا یادداشت شدیداللحنی تسلیم دولت شوروی کرد که در آن خواستار خروج فوری نیروهای شوروی از خاک ایران شده بود. دولت انگلیس نیز یادداشت مشابهی تسلیم مقامات شوروی کرد

۳۹۵ روز فاصله نیست. کوتاهی این فاصله، یا درست تر بگویم کوتاهی توجه‌ناپذیر نیروهای ترقیخواه ضد استبداد و ضد استعمار در حفظ پیروزیهای ملی، در این نکته نمود یافته است که نویسنده در آغاز صفحه ۲۲۴ می‌گوید:

پیروزی سی‌ام تیر ۱۳۳۱، حاصل قیام واقعی يك ملت رشید و زنده بود. این قیام فصل تازه‌ای را در مبارزه ملل ستمدیده جهان علیه امپریالیسم گشود و نشان داد که اگر نیروی ملت در راه آمال و خواسته‌های مشروع خلق متشکل و متحد شود و بدرستی رهبری گردد، پیروزی از آن ملت خواهد بود.

و در پایان صفحه ۲۲۵ می‌نویسد:

زمان به سود انگلستان پیش می‌رفت. لندن با دستیاری عوامل کارکشته خود در ایران زمینه را برای ایجاد توطئه‌های دیگری در جهت سرکوب کردن نهضت مردم ایران فراهم می‌ساخت.

در این مدت کوتاه چه پیش آمد، چه غفلتهایی صورت گرفت، که آن فصل تازه‌ای که در مبارزه ملل ستمدیده جهان علیه امپریالیسم گشوده شده بود جای خود را به زمانی داد که به سود انگلستان پیش می‌رفت؟ چه شد که درس مهم سی‌ام تیر، یعنی لزوم تشکل و اتحاد نیروهای ملت در راه آمال و خواسته‌های مشروع خلق، فراموش گردید؟ رهبری جنبش چه اشتباههایی مرتکب شد که دشمن زمین خورده به پیروزی آسانی دست یافت که به قیمت ۲۵ سال اختناق ملت و غارت منابع کشور تمام شد؟ نویسنده به برخی از وجوه این پرسشها پاسخهای صحیح، ولی در عین حال بیش از حد موجز، داده است:

(۱) سرکوب نکردن شاه و دربار و عوامل استعمار که در قیام سی‌ام تیر به سختی زخم برداشته بودند، و حتی مجال توطئه مجدد به آنان دادن [که می‌توان آن را به مماشات با دشمنان ملت تعبیر کرد]؛

(۲) به مجازات نرساندن مسئولان درجه اول کشتار مردم در سی‌ام تیر، از قبیل سرلشکر گرزن فرماندار نظامی تهران و سرلشکر علوی مقدم رئیس شهربانی، و حتی آزاد ساختن آنان پس از چند روز بازداشت در باشگاه افسران [که می‌توان آن را به فقدان قاطعیت قانونی در برابر دشمنان جنایت‌پیشه مردم تعبیر کرد]؛

(۳) تصفیة ارتش و نیروهای انتظامی به صورتی چنان کند و ناقص که به عناصر وابسته به دربار و شرکت نفت، از قبیل سرلشکر زاهدی و سرتیپ گیلان‌شاه و سرلشکر حجازی و

ولی دولت شوروی به هیچ يك از این دو یادداشت پاسخی نداد. روز هشتم مارس (۱۷ اسفند) وزارت امور خارجه امریکا یادداشت دیگری تسلیم مقامات شوروی نمود که طی آن از دولت شوروی درخواست کرده بود راجع به اطلاعات واصله جاکی از حرکت نیروهای ارتش سرخ به طرف تهران توضیح دهد. این یادداشت نیز بی‌پاسخ ماند. روز ۲۱ مارس (اول فروردین ۱۳۲۵) هری ترومن پیام محرمانه‌ای برای ژوزف استالین فرستاد حاوی این اخطار که: «چنانچه نیروهای شوروی ظرف يك هفته شروع به تخلیه خاك ایران نکنند و عملیات خروج ارتش سرخ از ایران بیش از شش هفته بطول انجامد، ناوگان امریکا وارد خلیج فارس می‌شود و نیروهای امریکایی بار دیگر در خاك ایران پیاده خواهند شد.» این اولتیماتوم کار خود را کرد: دولت شوروی که یقین داشت رئیس جمهور امریکا بلوف نمی‌زند و به هیچ وجه آمادگی مقابله با نیروهای مجهز به بمب اتمی امریکا را نداشت، چند روز بعد اعلام کرد که نیروهایش را از خاك ایران بیرون خواهد برد و در ظرف ۳۲ روز چنین نیز کرد. (← صفحات ۷-۵۵).

در فصل دوم ابتدا به اختصار شرح داده می‌شود که جبهه ملی چگونه و از ترکیب چه نیروهایی تشکیل گردید و سپس رویدادهای مهمی از جمله زمامداری سپهبد رزم آراء، رد لایحه الحاقی گس - گلشائیان در مجلس شانزدهم، تصویب قانون ملی شدن نفت در همین مجلس، ترور رزم آراء، نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق، مقاومت دولت ایران در برابر تلاشهای دیپلماتیک و قضایی و تهدیدهای نظامی دولت انگلیس، وقایع خونین ۲۳ تیر، و بالاخره قیام سی‌ام تیر تشریح شده است.

قیام سی‌ام تیر از آن لحظه‌های درخشان و در عین حال عبرت‌آموزی در تاریخ معاصر ایران بود که کلیه نیروهای ترقیخواه وطن دوست یکدل و جان بر کف دست در دست هم نهادند و حمله دشمن را خنثی کردند و به پیروزی تاریخی مهمی دست یافتند، ولی به جای پاسداری از این پیروزی و بهره‌گیری از آن در جهت تحکیم وحدت نیروهای ملی و قطعیت بخشیدن به شکست دشمن و دستیابی به هدفهای عالیتز، ناگهان، از سر غرور و به فریب قدرت و وجاهت ملی، دچار چنان تفرقه‌ای شدند که قضا را به سود دشمن تغییر داد.

توجه کنید که از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیش از

سرهنگ اخوی و سرلشکر باتمانقلیچ، اجازه فعالیت در ارتش و مجال توطئه داد [که می توان آن را به غفلتی بزرگ در خلع ید دشمن از مهمترین موضع استراتژیک تعبیر کرد]:

(۴) خاتمه ندادن به کار مستشاران امریکایی در ارتش و ژاندارمری که به آنان مجال داد در طرح و اجرای کودتای ۲۸ مرداد نظارت و شرکت داشته باشند [که می توان آن را به نادیده گرفتن ماهیت امریالیسم امریکا و خوشبینی بیش از حد نسبت به سیاستهای آن امریالیسم تعبیر کرد]:

(۵) اختلاف و انشقاق در جبهه ملی، به ویژه بروز اختلاف و عناد بین آیت الله کاشانی و دکتر مصدق [که می توان آن را فروپاشی یکی از پایه های قدرت جنبش ملی شدن صنعت نفت دانست]:

(۶) طرد نکردن عناصر نامطلوب و فرصت طلبی که به سازمان جبهه ملی راه یافته بودند [که می توان آن را به غفلت از تأثیرهای مخرب وجود عناصر سست عنصر در هر جنبش ملی تعبیر کرد]:

(۷) سرگرم بودن برخی از وابستگان جبهه ملی، بخصوص چند تن از سران حزب ایران، به زدوبندهای سیاسی برای کسب قدرت به سود خود در حساس ترین مقطع تاریخی [که یعنی قربانی کردن منافع ملت در مسلخ قدرت پرستی]:

(۸) غفلت از سازماندهی و بسیج توده های مردم برای رویارویی با توطئه های استعمار و عوامل آن [که می توان آن را به محروم کردن جنبش از اساسی ترین مایه نیرومندیش تعبیر کرد].

(← صفحات ۵-۲۲۴)

آقای غلامرضا نجاتی در سیاهه فوق تقریباً به همه عوامل مهم شکست، البته تا آنجا که مربوط به نیروهای ملی و به ویژه رهبری جنبش است، اشاره کرده است. و همین به اشاره برگزار کردن خطاها و غفلتهایی که موقعیت را به سود دشمن تغییر داد به یقین نقص عمده کتاب اوست که می کوشد جامع و تحلیلی باشد و حقیقتاً نیز چنین هست. وی کمی کمتر از يك صفحه، دقیقاً ۲۸ سطر، را به ذکر آن خطاها و غفلتها اختصاص داده است. البته در صفحات بعدی کتاب نیز اشارات دیگری راجع به بعضی از این نکات به چشم می خورد ولی نه به آن حد که تحلیلی جامع و منسجم از آن دگرگونی موقعیت در اختیار خواننده قرار گیرد. باید گفت تاریخ در لحظه هایی اهمیت می یابد که مسیر آن تغییر می کند و پژوهش تحلیلی تاریخ باید به یافتن و توضیح مجموعه عللی بپردازد که این تغییر مسیر را موجب می شود. فهرست کردن علل مزبور کافی نیست زیرا نه اهمیت يك به يك آنها به روشنی آشکار می گردد، نه پیامدهای آنها، و نه تأثیرهای متقابل آنها در یکدیگر.

به عنوان مثال، آقای غلامرضا نجاتی در صفحات ۲۶۲ تا

۲۶۴ توطئه ربودن و قتل سر تیپ افشار طوس رئیس شهر بانی کل کشور را شرح می دهد و در پایان فقط اظهار می دارد که: «ربودن و قتل رئیس شهر بانی کل کشور، در تضعیف اقتدار دولت تأثیر بسزایی داشت». حال آنکه لازم می بود در تشریح این جنایت، که یکی از جلوه های بسیار مهم فقدان قاطعیت قانونی دولت در برابر دشمنان جنایت پیشه مردم بود و اختلاف و انشقاق در جبهه ملی نیز نقش مؤثری در صورت پذیرفتن آن داشت، اولاً توضیح داده می شد که سر تیپ افشار طوس یکی از ستونهای اصلی سازمان افسران ناسیونالیست بود که مهمترین ستون قدرت دولت و ملت در ارتش آن زمان بود، و ثانیاً توضیح داده می شد که قتل مظلومانه و بی قصاص این افسر شریف آزادیخواه از يك سو به جنایتکاران قوت قلب داد و آنان را مطمئن ساخت که خیانت و جنایتشان به هر حال بی مجازات خواهد ماند و از سوی دیگر باعث دلسردی افسران خادم ملت و وطن گردید. به سخن دیگر، نویسنده نباید فقط به شرح ساده رویداد و نتیجه گیری کلی از آن اکتفا می نمود بلکه آن را در چارچوب مجموعه عللی تحلیل می کرد که زمینه شکست جنبش را فراهم آورد. سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، که از پایه گذاران سازمان افسران ناسیونالیست بود، در این باره می نویسد:

عکس العمل دکتر مصدق در قبال توطئه کنندگان این قتل شنیع، پس از گرفتاری آنها، بسیار آزادمنشانه بود. برخلاف انتظار عمومی، که عمل قاطع و سریع را بر ضد توطئه گران تجویز می کرد، رویه دکتر مصدق، با اتلاف وقت و سهل انگاری و حتی اعراض از تحمیل مجازات، توأم شد. او، این روش عجیب را، حکومت بر مبنای آزادی، قضاوت می کرد، و حال آنکه، جامعه، آن را به ضعف او، نسبت داد. و همین مسأله باعث نتایج وخیمی شد. به این معنی که عملاً به همه فهمانده شد، مخالفت و مبارزه توطئه آمیز بر ضد دولت، و حتی قتل نفس، برای ارتکاب کنندگان، متضمن خطر بزرگ نیست. در واقع، رویه آزادمنشانه دکتر مصدق، مؤید مخالفین در ضدیت با دولت شد، و آنها را تشویق کرد به افکار مخالفت آمیز خود جامعه عمل ببوشانند، بدون اینکه از نتایج وخیم عدم موفقیت خود بترسند.

توطئه علیه دولت به این کیفیت به صورت عمل یا حرفه سیاسی برای مخالفین در آمد. چرا که اگر آن توطئه به نتیجه می‌رسید، جاه و مقام برای توطئه‌کنندگان حاصل می‌کرد، و اگر به نتیجه نمی‌رسید، زبانی به آنها نمی‌رسید...

بدتر از همه، تأثیر منفی رویه دکتر مصدق روی طرفداران دولت، و به خصوص افراد سازمان گروه ملی بود که نمی‌توانستند نزد خود، برای آن رویه، توجیهی قایل شوند. تلاش سازمان، برای تغییر رویه دکتر مصدق، به جایی نرسید، و در نتیجه، عده‌ای از افراد، نسبت به جنبه عقلانی روش دولت و عاقبت کار، به نقطه استفهام رسیدند، و گردنومیدی به افکار بسیاری پاشیده شد.^۲

ملاحظه می‌کنید که خواننده در این بخش از خاطرات سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی تصور جامعتری از پیامدهای مهم قتل سرتیپ افشار طوس پیدا می‌کند تا از کتاب آقای غلامرضا نجاتی. بگذریم که وی اصولاً هیچ توضیحی راجع به «سرگرم بودن برخی از وابستگان جبهه ملی، بخصوص چند تن از سران حزب ایران، به زدوبندهای سیاسی برای کسب قدرت به سود خود در حساس‌ترین مقطع تاریخی» نداده است و مطالبی که در زمینه اختلاف و انشقاق در جبهه ملی و بروز اختلاف و عناد بین دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی بیان داشته است بسیار کلی و تا حدی جانبدارانه به نظر می‌رسد:

متعاقب قطع رابطه با انگلستان، فعالیت مخالفین دولت در مجلس شورای ملی نیز شدت بیشتری یافت. تعدادی از نمایندگان مجلس و چند تن از رهبران جبهه ملی، مخفی و آشکار به جرگه مخالفان پیوستند؛ دکتر بقائی، قنات آبادی، حائری زاده و حسین مکی سر دسته منافقین بودند. این گروه با مهارت، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی را که از پیشگامان نهضت ملی ایران بود و نقش مؤثری در پیروزی قیام سی‌ام تیر ایفا کرده بود، از مصدق جدا کردند. (ص ۲۴۲).

حرفی نیست که این یاران نیمه‌راه با جدا شدن از صف مبارزان ملی و پیوستن به جرگه مخالفان مرتکب اشتباه عظیمی شدند که تاوان آن را ملت ستمدیده‌ها، و حتی خود آنان، بدجوری پرداختند، ولی در پژوهشی که چند دهه پس از این حادثه صورت می‌گیرد و باید بکوشد فراتر از زخمها و کینه‌های آن ایام به قضایا بنگرد تا قادر باشد حقیقت را در تمام وجوه آن دریابد و توضیح دهد آیا «منافق» خواندن آن یاران نیمه‌راه، با توجه به بار معنایی امروزی این کلمه، منصفانه است و آیا محکوم ساختن افراد بدون

ذکر و اثبات جرمهای ایشان نیست؟ اصولاً آیا آنان هیچ دلیل یا انگیزه‌ی موجهی برای جدا شدن از دکتر مصدق و یاران او نداشتند؟ آیا دکتر مصدق و یاران او در این مورد پاك بی‌تقصیر بودند؟ نویسنده می‌گوید: «در مورد آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق تصادم شخصیتها را باید عامل اصلی اختلاف آنها دانست. آیت‌الله کاشانی که خود را از پیشگامان نهضت می‌دانست، انتظار داشت در بسیاری از مسائل مملکتی مورد شور قرار گیرد و برخی از انتصابات، به توصیه او انجام شود، ولی دکتر مصدق به عنوان مسؤو ل اداره مملکت، مداخله افراد غیر مسؤو ل را نمی‌پذیرفت و به آسانی تسلیم تقاضاها و توصیه‌های دیگران نمی‌شد.» (ص ۲۷۱).

آیا می‌توان آیت‌الله کاشانی را که به تصدیق خود نویسنده از پیشگامان نهضت ملی ایران بود «فرد غیر مسؤو ل» دانست؟ آیا او حق نداشت در باب مسائل مملکتی مورد شور قرار گیرد و حتی در رهبری جنبش سهمی در خور شخصیت و نیروهای هوادارش داشته باشد؟ پس به چه دلیل باید در اتحادیه جنبش باقی بماند؟ که فقط از سیاستهایی که بدون مشورت او طرح و اجرا می‌شد حمایت کند. حتی اگر با آنها موافق نباشد؟

به نظر نمی‌رسد اتحادیه‌ای که در آن فقط يك طرف حق طرح و اجرای سیاستها را داشته باشد و طرفهای دیگر حتی از مشورت در باب مسائل جنبش و مملکت محروم باشند چندان دوامی بیاورد. این واقیعت را بالأخره يك روزی ملت ما باید درك کند تا از زیانهای پیروزی بر یاد ده تفرقه و دشمنی در امان بماند.

مباحث کتاب را دنبال کنیم: در فصل سوم کتاب اول رویدادها و مسائل مهمی از جمله قطع روابط سیاسی با دولت انگلیس، توطئه نهم اسفند، ربودن و قتل، سرتیپ افشار طوس، سیاست دولت شوروی در برابر ملی شدن نفت، و انحلال مجلس هفدهم مورد بحث قرار گرفته است. سپس کتاب دوم آغاز می‌شود که اختصاص دارد به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

این بخش از کتاب پژوهشی است درجه يك و دست اول و به یقین بی‌نظیر و قابل اعتماد و استناد. نویسنده در این بخش پس از معرفی منابع و مدارك پژوهش خود شرح می‌دهد که کودتا به دست چه کسانی و چگونه طراحی شد، عاملان کودتا چه کسانی بودند، طرح کودتا چگونه اجرا شد و چقدر خرج برداشت، در یورش اول (در ۲۵ مرداد) چگونه شکست خورد، و در یورش دوم (در ۲۸ مرداد) چگونه پیروز شد.

داستان واقعی کودتای ۲۸ مرداد، که کتاب جنبش ملی شدن... تصویر کامل و روشنی از آن ارائه داده است، داستانی است حقیقتاً جانسوز. زیرا قهرمان این داستان، که ملت ایران و دولت ملی او بود، دست پر بود و به غفلت نبرد را باخت و ضد قهرمان، که

میر یالیزم امریکا و انگلیس و استبداد و ارتجاع داخلی بود، تقریباً دست خالی بود و با هوشمندی و موقع شناسی و جسارت نبرد را برد. ببینید موقعیت از چه قرار بود: کودتاچیان ملت را که در اختیار نداشتند. آنان دست بالای دست بالا توانستند به ضرب بول گروهی از جاهلان و اوباشی و فواحش را به خیابانها بیاورند که اگر انبوه مردم به خیابانها دعوت می شدند آنان را زیر دست و پای خود له می کردند. دولت هم که در اختیار آنان نبود. مجلسی هم که در کار نبود. می ماند ارتش. در ارتش، گذشته از آنکه وزارت دفاع را خود مرحوم دکتر مصدق شخصاً به عهده داشت و رئیس ستاد منصوب او بود، به شهادت آقای غلامرضا نجاتی که خود ارتشی بوده و از فعالان ثابت قدم جنبش:

اکثریت قریب به اتفاق کادر افسری و درجه داری، بخصوص افسران جوان، هواخواه نهضت ملی بودند. در نیروی هوایی، بیش از هشتاد درصد افسران و درجه داران از دولت مصدق پشتیبانی می کردند. برای اثبات این ادعا کافی است یادآور شویم که افسران جناح وابسته به دربار در نیروی هوایی که اغلب شاغل پستهای ستادی و فرماندهی بودند، با همه کوششی که در روزهای ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بعمل آوردند نتوانستند حتی یک خلبان را برای پرواز و سرکوب کردن مردم آماده کنند... در مرداد ۱۳۳۲ در تهران، پنج تیپ رزمی وجود داشت و صدها تن افسر و درجه دار در پادگانهای تهران حضور داشتند، ولی کودتاچیان با همه کوششی که بعمل آوردند، نتوانستند حتی یکی از یکانهای رزمی را با خود همراه کنند... در کودتای ۲۸ مرداد نیز، کودتاچیان امیدی به همکاری واحدهای نظامی پادگان تهران نداشتند.^۳ به همین دلیل بود که در جلب همکاری سرهنگ تیمور بختیار فرمانده تیپ زرهی کرمانشاه و سرتیپ دولو، فرمانده لشکر اصفهان برآمدند. (صفحات ۴-۳۶۳)

این از ارتش. می ماند دربار. دست دربار در آن ایام به قدری بسته بود که طراحان امریکایی و انگلیسی کودتا به هنگامی که در صدد برآمدند همکاری محمد رضا شاه را جلب کنند ناچار شدند ابتدا خواهر او، اشرف، را که از ایران اخراج شده بود، به ایران بفرستند تا با شاه مذاکره کند و سپس، وقتی اشرف در اثر فشار دولت مجبور به ترک ایران شد، ژنرال شوارتسکف امریکایی را که مستشار سابق ژاندارمری ایران بود به بهانه سیاحت ایران و دیدار از دوستان ایرانی وارد تهران کردند و به ملاقات شاه فرستادند. فرمانده اجرای طرح عملیات کودتا، کرمیت روزولت (Kermit Roosevelt)، نیز هنگامی که می خواست با شاه تماس بگیرد، با

یک اتومبیل سیاه رنگ بی نمره درباری درحالی که کف اتومبیل دراز می کشید وزیر یک پتو مخفی می شد وارد کاخ شاه می گردید. اتومبیل در محوطه کاخ در یک جاده باریک می ایستاد. راننده از اتومبیل دور می شد و شاه می آمد روی صندلی عقب اتومبیل کنار مأمور سیا می نشست و بر ضد مملکت و مردم مملکتش توطئه می کرد. (← صفحات ۵۲-۳۴۴)

جالب این است که کودتاچیان وقتی در شب ۲۵ مرداد به اجرای طرح کودتا پرداختند در همان قدم اول شکست خوردند: سرهنگ نعمت الله نصیری که با سه کامیون سر باز و چند افسر و درجه دار گارد سلطنتی به منزل مرحوم دکتر مصدق رفته بود تا او را دستگیر کند، با مقاومت محافظان منزل نخست وزیر، به فرماندهی سرهنگ ممتاز، روبه رو شد و تسلیم گردید. بلافاصله بسیاری دیگر از عاملان کودتا نیز دستگیر شدند و تحت بازپرسی قرار گرفتند و گفتند آنچه را که نباید بگویند. شاه سرافکنده و خائف ابتدا به بغداد و سپس به رم گریخت. مردم تهران و شهرستانها به پشتیبانی از دولت ملی در تظاهرات عظیم و پرشور شرکت کردند و کودتای دربار را محکوم نمودند و مجسمه های شاه و پدر او را سرنگون کردند. روزنامه ها مقالات آتشین ضد درباری نوشتند. احزاب اعلامیه های شدیدالحن صادر کردند. ولی کودتاچیان، که هر چه نداشتند جسارت و هوش و برنامه و فرماندهی داشتند، از این شکست و تظاهرات و مقالات و اعلامیه ها جا نخوردند بلکه درست سه روز بعد، صبح روز ۲۸ مرداد، عده ای از جاهلان و اوباش و فواحش را به خیابانها روانه ساختند و به کمک بخشی از نیروهای انتظامی و با استفاده از بی عملی شاید عمدی و خوش خیالی یا بدخیالی ستاد ارتش، که به نخست وزیر و افسران هوادار نهضت ملی این طور القا کرد که مهار حوادث را در دست دارد، جنبش تاریخی بزرگی را شکست دادند که مردم، بخش عمده ای از ارتش، و دولت پشتیبان و راهبر آن بودند.

پاسخ این پرسشها را که چرا دولت مات شد، چرا ارتشیان طرفدار نهضت ملی وارد پیکار نشدند، و چرا مردم به خیابانها نریختند و به دفاع از پیروزیهای بزرگ خود نپرداختند در کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بخوانید.

(۱) روشن است که این تعبیر، و سایر تعبیرهای داخل کرشه، از نویسنده مقاله است.

(۲) غلامرضا مصور رحمانی. خاطرات سیاسی. تهران. رواق. ۱۳۶۳. صفحات ۳۱۳-۱۴.

(۳) تأکید را نویسنده مقاله به نقل قول افزوده است.